

صبحانه در تیغانی

ترومن کاپوتی

ترجمه‌ی

راه‌ین آذربهرام



آستاراست فرواریه

سرشناسه:

کاپوتی، ترومن، ۱۹۲۴-۱۹۸۴ م.

Capote, Truman

عنوان و نام پدیدآور:

صبحانه در تیفانی / ترومن کاپوتی؛ ترجمه‌ی رامین آذربهرام

مشخصات نشر:

تهران: مروارید، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری:

ص. ۱۱۶

شابک:

978-964-191-459-4

وضعیت فهرست‌نویسی:

فیبا

یادداشت:

عنوان اصلی: Breakfast at Tiffany.

موضوع:

داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۰ م.

موضوع:

American fiction - 20th century

ناشر افزوده:

آذربهرام، رامین، ۱۳۴۷ -، مترجم.

رده‌بندی کنگره:

PS ۳۵۳۱ ص ۲ / الف ۲۱۶

بندی دیویی:

۸۱۳/۵۴

شماره کتابشناسی ملی:

۳۷۵۷۵۵۴



مروارید

تهران، خیابان انقلاب، رو روی انشایان تهران، پلاک ۱۱۸۸ / ص. پ. ۱۶۵۴ - ۱۳۱۴۵

دفتر: ۰۶۶۴۰۰۸۶۶ - ۰۶۴۱۴۰۴۶ / ۰۶۴۸۲۰۳۰ / فاکس: ۰۶۴۴۸۴۰۲۷ / فروشگاه: ۰۶۴۴۶۷۸۴۸

<https://instagram.com/morvaridpub> / telegram.me/morvaridpub

www.morvarid-pub.com

صبحانه در تیفانی

ترومن کاپوتی

ترجمه‌ی رامین آذربهرام

تولید فنی: الناز ایلی

صفحه‌آرایی: تینا حسامی

چاپ اول پاییز ۱۳۹۵

چاپخانه: کارنگ

تیراژ ۱۱۰۰

ISBN: 978-964-191-459-4

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۱-۴۵۹-۴

۸۵۰۰۰ ریال

مقدمه

ترومن کاپوتی^۱ سی‌م سپتامبر سال ۱۹۲۴ در شهر نیوارلنندز در ایالت لوئیزیانای آمریکا متولد شد. نام واقعی^۲ اش ترومن استرکفاس پرسنز^۳ بود. وقتی چهارساله بود پدر و مادرش با یکدیگر جدا شدند و مجبور شد تا نه‌سالگی در آلاباما نزد خویشان مادرش زندگی کند. در جوار خانه‌ی آن‌ها در شهر مونروویل، خانواده‌ی نلی هارپر لی زندگی می‌کردند. به‌زودی آن دو دوستان نزدیکی شدند، طوری که هارپر لی شخصیت «دیل هریس» را، در داستان معروف و تحسین‌شده‌اش *کشتن مرغ مقلد* بر اساس شخصیت ترومن آفرید و کاپوتی در ترسیم شخصیت آیدابل تامپکینز در داستان *داستان‌های دیگر، اتاق‌های دیگر* از عادات و خصوصیات نلی بهره برد. دیل هریس در داستان *کشتن مرغ مقلد*، پسر همسایه‌ی خانواده‌ی فینچ است که عینک ذره‌بینی می‌زند و کلمات عجیبی به‌کار می‌برد که از سنش بزرگ‌تر است.

ترومن که کودکی تنها و منزوی بود، قبل از رسیدن به سن مدرسه، خواندن و نوشتن را نزد خود فراگرفت و نخستین داستانش را در نه‌سالگی نوشت. آن زمان با مادرش که با پارچه‌فروشی کوبایی به‌نام جوزف کاپوتی ازدواج کرده بود، در نیویورک‌سیتی زندگی می‌کرد. جوزف کاپوتی او را به پسرخواندگی قبول کرد. نام ترومن گارسیا کاپوتی را بر او نهاد و وی را به

1. Truman Capote

2. Truman Streckfus Persons

دبیرستان فرستاد. معلم زبان انگلیسی‌اش در دبیرستان نخستین کسی بود که استعداد نویسندگی را در ترومن کشف کرد. با تشویق و اصرار همین معلم بود که چند داستان و شعر برای نشریه‌ی دبیرستان فرستاد، اما مدرسه را تمام نکرد و دیگر به‌طور رسمی به تحصیل ادامه نداد.

ترومن در هفده‌سالگی به جمع نویسندگان مجله‌ی نیویورکر پیوست و دو سال به‌عنوان کارمند دفتری با هیئت تحریریه‌ی نشریه همکاری کرد. پس از این که باعث شکایت رابرت فراست، شاعر معروف آمریکایی، از مجله شد، او را اخراج کردند. به آلاباما بازگشت و نگارش نخستین رمانش را با عنوان تقاطع تابستانی آغاز کرد. اما چون دست‌نویس نهایی کتاب از نظر او راضی‌کننده نبود، آن را باره کرده در سطل زباله‌ی اتاقش انداخت. (بیست سال پس از مرگ کاپوتی، این دست‌نویس نزد سرایدار منزلی که کاپوتی در سال ۱۹۴۳ آنجا زندگی می‌کرد پیدا شد. تقاطع تابستانی در سال ۲۰۰۶ توسط انتشارات رندوم هاوس به چاپ رسید.)

در فاصله‌ی سال‌های ۱۶۲۳ تا ۱۶۱۸ چند داستان کوتاه برای مجلات معتبر ادبی نوشت که برای یکی از آن‌ها به نام آخرین پناهگاه، جایزه‌ی «او هنری» را گرفت. بعد از آن بود که رمان معروفش به نام صداهای دیگر، اتاق‌های دیگر به چاپ رسید. این رمان بارها تجدید چاپ شد و نه هفته‌ی تمام در صدر فهرست پرفروش‌های نیویورک تایمز بود. در ۱۹۲۹ چاپ مجموعه داستان درخت شب و داستان‌های دیگر، موفقیت کاپوتی را تکمیل کرد. در همین سال بود که به کشورهای مختلف اروپایی سفر کرد و در برنامه‌ای به نام رنگ محلی نوشت که در ۱۹۵۰ چاپ شد. سبک خاص نگارش و طنز تلخ نهفته در جملاتش در داستان موسیقی علفزار به اوج خود رسید. در ۱۹۹۵ از این کتاب یک اقتباس سینمایی به کارگردانی چارلز ماتیو ساخته شد که در آن والتر ماتیو، جو دان بیکر، سیسی اسپیسک و جک لمون بازی می‌کردند.

مجموعه مقالات کاپوتی درباره‌ی جامعه و مردم شوروی که آن‌ها را پس از بازدید از این کشور در سال ۱۹۵۳ نوشته بود، ابتدا در مجله‌ی نیویورکر به چاپ رسید و سپس در ۱۹۵۶ در قالب کتابی به نام آوای میوزها به‌گوش

می‌رسد جمع‌آوری و منتشر شد. در ۱۹۵۸ صبحانه در تیفانی چاپ شد. داستانی جذاب و نه‌چندان بلند که شهرت کاپوتی را به اوج رساند و باعث شد که نورمن میلر او را «بی‌نقص‌ترین نویسنده‌ی نسل خود» بنامد. میلر در مقاله‌ای اذعان کرد تک‌تک کلمات شاهکار کاپوتی در جای خود قرار گرفته‌اند و حتی نمی‌توان دو کلمه از آن را جابه‌جا کرد. در سال ۱۹۶۱ بلیک ادواردز بر مبنای این داستان، فیلم موفقی با بازی ادری هیپورن و جرج پیارد ساخت که شهرت رمان را بیشتر کرد.

کاپوتی در ۱۹۶۶ بر مبنای خبری سیصدکلمه‌ای که در شماره‌ی ۱۶ نوامبر سال ۱۹۵۰ روزنامه‌ی نیویورک تایمز به چاپ رسیده بود، داستانی تنظیم کرد که خود آن را «رمان غیرداستانی» نامید. این اصطلاح از نظر کاپوتی به داستانی اطلاق می‌شود که بر مبنای مؤلفه‌های ادبیات تخیلی را برای گزارش ماجرای واقعی به کار ببندد. او بر این نگرش این داستان مستند که نامش را در کمال خونسردی گذاشت، چهار سال تحقیق کرد و با همه‌ی کسانی که در مورد موضوع اطلاعی داشتند مصاحبه‌ای ترتیب داد. کاپوتی برای ثبت این مصاحبه‌ها نه از ضبط صوت استفاده کرد و نه یادداشت برداشت. فقط هر شب آنچه را که در حافظه‌اش ضبط کرده بود، در دفتری می‌نوشت. داستان درباره‌ی ماجرای قتل اعضای خانواده‌ی کشاورزی ثروتمند در شهر هالکوم کانزاس به دست دو جوان ولگرد و بی‌پول است. این دو جوان پس از دستگیری محاکمه و اعدام می‌شوند و بخشی از کتاب، گفتگو با آنان در زندان اختصاص دارد. در کمال خونسردی با موفقیت بسیار، در ۱۹۶۷ فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌های سال قرار گرفت. ریچارد بروکس در ۱۹۶۷ بر مبنای این کتاب فیلمی سیاه و سفید ساخت که از بهترین نمونه‌های فیلم مستند داستانی در تاریخ سینما به‌شمار می‌رود.

کاپوتی پس از انتشار در کمال خونسردی و رمانی دیگر به نام مهمان روز شکرگزاری (۱۹۶۷) شروع به نگارش داستانی خاطره‌وار در سبک و سیاق در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته کرد که انتظار می‌رفت به شاهکار تمام عمرش مبدل شود، اما این رمان نتوانست به گرد کتاب پراوازه‌ی مارسل پروست برسد.

و بازنویسی‌های مکررش آن قدر نویسنده را فرسوده کرد که تا پایان عمر نتوانست آن را تکمیل کند. ۴ فصل اول این داستان که «دعاهای مستجاب‌شده» نام داشت، در سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ در مجله‌ی اسکویر چاپ شد و کاپوتی در مصاحبه‌ای گفت که چون این داستان به‌نوعی بازنویسی خاطرات خصوصی‌اش است، تمامی شخصیت‌های کتاب را از میان اطرافیانش برگزیده و فقط اسم‌های‌شان را عوض کرده است. برملا کردن اسراری از زندگی خصوصی افراد مشهور هالیوود در این کتاب، باعث دلگیر شدن بسیاری از دوستان کاپوتی شد طوری که انتشار فصولی از آن در اسکویر به زندگی اجتماعی نویسنده لطمه‌ی بزرگی وارد کرد. این رمان ناتمام یک بار در ۱۹۸۷ به صورت پلیرتس و بار دیگر در سال ۲۰۰۸ با افزودن دست‌نویس‌های تصحیح‌نشده‌اش موافقت چاپ رسید.

کاپوتی کوتاه‌رو بود و برای زنانه‌ای داشت. نحوه‌ی سخن گفتنش مشخص بود، چون بر تمام‌ها خامی از کلمات تأکید می‌کرد. با بسیاری از هنرمندان هم‌دوره‌ی خود نظیر اندی وار هول و تنسی ویلیامز معاشرت داشت و آشکارا در کسب جوایز گوناگون ادبی با نویسندگان دیگر رقابت می‌کرد. گور ویدال نویسنده‌ی توانمندی بود که کاپوتی در سراسر حیات ادبی‌اش با او رقابت می‌کرد و در غالب اوقات کارشان به بحث‌های ادبی می‌کشید. گور ویدال یک بار در مصاحبه‌ای گفت: «ترومن کاپوتی تلاش می‌کند وارد دنیایی شود که من سعی دارم از آن بیرون بروم. هر دومان تلاش می‌کند موفق شده‌ایم.»

کاپوتی در ۱۹۸۰ دومین مجموعه داستان، *مصاحبه‌ها و نوشته‌های غیرداستانی‌اش* را در کتابی به‌نام *موسیقی برای بوقلمون صفت* منتشر کرد. (نخستین مجموعه طرح‌ها و یادداشت‌های خصوصی‌اش *پارس سگ‌ها* نام داشت و در سال ۱۹۷۳ منتشر شده بود.) پس از انتشار این کتاب بود که دستخوش توهماتی عذاب‌آور شد و با تشخیص مسمومیت ناشی از اعتیاد به الکل، در بیمارستان بستری‌اش کردند. بعد از مرخص شدن از بیمارستان به‌تدریج لاغر شد و موهای سرش ریخت. حملات مکرر از دست دادن هشیاری بار دیگر کارش را به بیمارستان کشاند و اسکن مغزی نشان داد که مغزش

کوچک و چروکیده شده است. باین حال، در ۱۹۸۲ داستان کوتاهی به نام یک کریسمس نوشت که در شماره‌ی دسامبر نشریه‌ی خانه‌ی بانوان چاپ شد. بررسی‌های بیشتر وجود تومور کبدی بدخیمی را ثابت کرد که به همه‌جا ریشه دوانده بود. آخرین نوشته‌اش مقاله‌ی کوتاهی بود که در فوریه‌ی ۱۹۸۳ به مناسبت درگذشت دوست قدیمی‌اش تنسی ویلیامز تنظیم کرد و در مجله‌ی پلی بوی چاپ شد. کاپوتی در ۲۵ اوت ۱۹۸۴ در سن ۵۹ سالگی در منزل یکی از دوستانش در لس آنجلس درگذشت.

رومن کاپوتی با بسیاری از هنرپیشگان همدوره‌ی خود معاشرت داشت و چند فیلمنامه نیز برای سینما و تلویزیون نوشت؛ از جمله: *شیطان را بران* (۱۹۵۳ با جان هیوین)، *بی‌گناهان* (۱۹۶۰ بر مبنای داستان *The Turn of the Screw* اثر هنری جیمز جویس)، *اورا* (۱۹۶۸ فیلم تلویزیونی) و *خانه‌ی شیشه‌ای* (۱۹۷۲ نمایشنامه‌ای تلویزیونی با تریسی کینان وین).

در سال ۲۰۰۵ بنت و کاپوتی به همراه همسرشان آمریکایی، بر مبنای بخشی از زندگی ترومن کاپوتی فیلمی ساختند که *فریب سیمور هافمن* در نقش نویسنده در آن درخششی خیره‌کننده داشت و توانست جایزه‌ی اسکار بهترین بازیگر مرد آن سال را از آن خود کند. این فیلم که کاپوتی نام داشت، به دغدغه‌های نویسنده در زمان نگارش داستان در کنار خرسندگی می‌پرداخت و مسیر تحقیقات او را برای به‌دست آوردن جزییات دقیق *خاندان کائزاس* بازسازی می‌کرد.

کاپوتی آغاز دومین دوره‌ی نویسندگی خود را از زمان می‌نامد که دست به نگارش *رمان صبحانه در تیفانی* زد. وی در نامه‌ای به یکی از دوستانش در مورد این داستان می‌نویسد: «تابه حال هیچ‌وقت به این انداز به آنچه می‌خواستم به آن برسم نزدیک نشده‌ام. این کتاب جدید حداقل از نظر کلی به آنچه در ذهن دارم نزدیک است.»

کاپوتی شخصیت هالی گولایتلی را که خیلی زود در ادبیات آمریکا به نماد معروفی بدل شد، از تلفیق خصوصیات چندین نفر از دوستان و آشنایانش خلق کرد. این شخصیت محبوب کاپوتی بود و او وقتی فهمید که ادری هیپورن

قرار است در فیلم نقش هالی را بازی کند، ناراحت شد و اعلام کرد که نقش هالی را برای «مریلین مونرو» نوشته است. اما هیپورن تصمیم گرفت نقشش را تبدیل به خاطره‌انگیزترین بازی خود در سینما کند. او آن قدر در این فیلم خوب بازی کرد که منتقدان می‌گویند نقش هالی نقشی بود که هیپورن برای ایفای آن به دنیا آمده بود. هیپورن در این فیلم، ترانه‌ای به نام رودخانه‌ی ماه^۱ می‌خواند که هنری منچینی آهنگش را ساخته بود. منچینی در جایی گفته است: «ترانه‌ی رودخانه‌ی ماه برای او (هیپورن) نوشته شده بود. هیچ‌کس دیگری نمی‌توانست به خوبی او درکش کند. هزاران نسخه از رودخانه‌ی ماه وجود دارد، اما نسخه‌ی هیپورن، بی‌چون و چراء، بهترین‌شان است.» ترانه‌ی Moon river در سال نمایش فیلم، برنده‌ی جایزه‌ی اسکار بهترین آواز فیلم شد و ادری هیپورن نامزد جایزه‌ی بهترین بازیگر زن و جرج آکسلرود نامزد جایزه‌ی بهترین فیلم‌نامه‌ی اقتباسی شدند.

در سال ۲۰۰۷ خبر گزار، رویترز گزارش داد لباس سیاه ادری هیپورن در فیلم صبحانه در تیفانی در حائز گریستی، به قیمت حیرت‌انگیز ۸۰۰ هزار دلار فروخته شد که هفت بار قیمت اولیه‌ی آن بود. به گفته‌ی مسئولان گریستی، با فروش این لباس، در این مزاجی رکورد فروش یک لباس سینمایی شکسته شد.

در مورد نام تیفانی هم بد نیست بدانید که مرکز فروش جواهر و اشیای نقره‌ای تیفانی، در سال ۱۸۳۷ توسط تدی یانگ و چارلز اریکس تیفانی بنا شد و خیلی زود به شهرتی افسانه‌ای دست یافت. این فروشگاه در سال ۱۹۴۰ در تقاطع خیابان‌های پنجم و پنجاه و هفتم منهتن در شهر نیویورک تاسیس شد و از همان زمان افراد مشهور و سرشناسی مانند ورزشکاران، ستاره‌های هالیوود و حتی افراد خانواده‌های سلطنتی اروپایی از فروشگاه تیفانی خرید می‌کنند، به‌خصوص که طرح‌های تیفانی برای جواهرات، زیورآلات تزئینی و ظروف نقره‌ای منحصر به فرد و کاملاً متمایز است. در سال ۲۰۰۷ تعداد شعب تیفانی

در سراسر جهان به ۱۶۷ فروشگاه رسید که از این تعداد ۶۵ فروشگاه در شهرهای مختلف ایالات متحده قرار دارند.

تا آن جا که اطلاع دارم پیش از این، متن کامل *صبحانه در تیفانی* به زبان فارسی انتشار نیافته، درحالی که این شاهکار کوچک از نظر ادبی واجد ارزش هایی است که جایگاه آن را در میان ادبیات قرن بیستم متمایز ساخته است.

دکتر رامین آذریه‌رام

www.ketab.ir